

آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام

استاد اوجی شیرازی

(شبکه جهانی بیت‌العباس علیه السلام)

جلسه هفتم _ ۲۸ آبان ۱۴۰۳:

- آرامش، بستر و مقدمه تربیت فرزند صالح
- هدف از ازدواج: رسیدن به آرامش
- مهم‌ترین عامل کسب آرامش: ذکر الله
- اهل بیت علیهم السلام، ذکر الله هستند.
- آرامش، ثمره ارتباط با امام عصر علیه السلام
- سیدالشهداء و اصحاب ایشان علیهم السلام، الگوی آرامش
- از موانع آرامش و عوامل اضطراب: دغدغه رزق، مقایسه کردن در امور مادی
- ولایت اهل بیت علیهم السلام، بزرگ‌ترین ثروت و سرمایه

اعوذ بالله من الشیطان اللّعين الرَّجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن، صلواتک علیه و علی آبائه، فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة، ولیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتی تُسکنه أرضک طَوْعاً و تُمتّعه فیها طویلاً.

خداوند متعال، فرج امام زمان را برساند.

و حضرت زهرا سلام الله عليها را شفيعه‌ی ما در دنیا و آخرت قرار بدهد.

• خلاصه جلسه ششم:

امام عصر علیه السلام در نامه‌ای که به شیخ مفید نوشتند، فرمودند: «فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِءٍ عَلَى مَا يُقَرِّبُ مِنْ مَحَبَّتِنَا وَ مَوَدَّتِنَا وَ يَتَجَنَّبُ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كَرَاهَتِنَا وَ سَخَطِنَا.»

یعنی هر کاری که از ما می‌خواهد سر بزند، یکی از این دو حالت را دارد. خنثی نیست. یا ما را به سمت محبت اهل بیت علیهم السلام می‌کشاند، یا باعث می‌شود که به سمت گناه و دوری از اهل بیت و سخط ایشان برویم. راه اول، راه تقواست که در این زمینه صحبت کردیم و گفتیم آخرش معیت با امام است. اما راه دوم، راه گناه است. راه بیچاره کننده‌ای که فرمودند: «لَا تَخَفْ إِلَّا ذَنْبَكَ». «نترس مگر از گناهت. گناهی که ما را به سمت مهلکه‌هایی می‌کشاند که آخرش فرمودند: ردّ ولایت وصی رسول الله است. پناه بر خدا. آخرش به جایی می‌رسد که انسان را از ولایت امیرالمومنین علیه السلام دور می‌کند.

خب الان من به این مسأله پی بردم که برای هدایت خودم و دور و بر خورم باید در مسیر تقوا باشم؛ اما نگاه می‌کنم می‌بینم عمری از من گذشته است. آیا راه برگشت دارم؟

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. (زمر/۵۳)

در جلسه گذشته از توبه و شرایط توبه گفتیم و گفتیم رکنِ رکنِ توبه این است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا». (نساء/۶۴)

شرط اساسی توبه، توجه به سمت امام و حجت الله است.

يَا وَجِیْهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.

● جلسه هفتم:

عرض امروز ما در باب آرامش است. و بستری که می‌شود در سایه آن، به داشتن فرزندان صالح رسید، این است که ما بستر آرامی را مهیا کنیم. برای اینکه زندگی ما زندگی آسوده و آرامی باشد، باید قبل از اینکه وارد ازدواج و فرزندآوری شویم، این آرامش را در درون خودمان داشته باشیم. امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «كُلُّ سُورٍ يَحْتَاجُ إِلَىٰ أَمْنٍ». «هر شادی، نیاز به امنیت دارد. نیاز به آرامش دارد.

و نسخه‌هایی که امروز می‌بینیم، از اعتیاد به مواد متعدد و ورزش‌های کذا و مشاوره‌های کذا و کسانی که امروز برای خودشان دفتر و دستکی راه انداختند، برای این است که به مردم آرامش پوشالی و موقت تزریق کنند.

آرامش، گمشده بشر در طول تاریخ است. و اگر ما هم بخواهیم به آن هدف خلقت برسیم، طبق فرموده خداوند متعال در قرآن، ما نیاز به آرامش داریم. در سوره قریش، خداوند متعال بعد از اینکه می‌فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» (قریش/۳)، خدا را باید عبادت کنید؛ اما کدام خدا؟ آن خدایی که: «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»

(قریش/۴). خدا می‌فرماید: مگر من، شما را سیر نکردم؟ مگر به شما آرامش ندادم؟ مگر ترس را از دل شما برنداشتم؟ الان که به این آرامش نسبی رسیدید، «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ.» (قریش/۳) الان باید خداوند متعال را عبادت کنید!

باز در سوره نور، آیه ۵۵، که این آیه مربوط به زمان ظهور امام عصر سلام الله علیه است؛ آنجا که خدا وعده می‌دهد مومنین را خلفای بر زمین قرار می‌دهد، می‌فرماید: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»، بعد از ترس‌ها، بعد از همه ناامنی‌ها، بعد از همه آشوب‌هایی که بشریت در طول زمان‌ها کشیده است، خدا می‌فرماید می‌خواهم این خوف را به آرامش و امنیت تبدیل کنم. حالا که بستر آرام را برای شما فراهم کردم: «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا.» الان که بستر آرامش برای شما مهیا شد، الان بیا بید مرا عبادت کنید!

پس اگر که من بخواهم بنده خدا باشم، نیاز به آرامش دارم. اگر بخواهم فرزند صالحی تربیت کنم، باید بستر، بستر آرامش‌بخشی باشد. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَيَزِدَّادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ.» (فتح/۴) برای اینکه ایمان تو اضافه شود، خدا می‌فرماید من به دل تو آرامش فرستادم. من به دل مومن آرامش می‌فرستم که ایمانش را افزایش بدهد. پس برای ارتقای ایمان هم ما نیاز به آرامش داریم.

در بین همه نعمت‌هایی که خداوند متعال به ما داده است، نگاه کنیم. «يَا مَنْ فِي الْبَحَارِ عَجَائِبُهُ! يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ!» توی آسمان‌ها چه خبر است. توی دریاها چه خبر است. در وجود خود انسان، یک عالمی نهفته شده است. این همه نعمت‌هایی که به ما دادند؛ اما امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند: «لَا نِعْمَةَ أَهْنَاءُ مِنَ الْأَمْنِ.» هیچ نعمتی گوارتر از آرامش نیست. انقدر اهمیت دارد.

این موضوع، گم‌شده‌ای است که نیاز نیست ما در اهمیتی‌ش بخواهیم صحبت کنیم. عرض باید این باشد که چطور به این آرامش برسیم.

اصلاً بحث ازدواج، اینکه چرا انسان ازدواج می‌کند؟

حالا ان شاء الله به این مسأله خواهیم رسید که مسائل جسمی و جنسی و عاطفی، یک محرک است که انسان را به ازدواج می‌کشانند، اما هدف از ازدواج را خدا می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا.» از نشانه‌های خداوند متعال این است که از انفس شما ازواجی برای شما خلق کرد که: «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا.» (روم/۲۱) که این ازدواج، موجب آرامش شما بشود. بعد وقتی که نگاه من به ازدواج، فقط یک مسأله دون شد، دیگر از آن آرامش و نگاه حدّ اعلایی که باید در وجود من شکل بگیرد، چشم‌پوشی می‌کنم.

• من چطور باید به آرامش برسم؟

این سوال همه ماست. آیا فلان مواد، فلان دارو، فلان مسأله، فلان ورزش می‌تواند مرا به یک آرامش دائمی برساند؟ بله، یک قرص مسکنی است که موقت، این درد را آرام می‌کند، ولی وقتی درد بیاید، باز آمده است و سخت‌تر می‌شود. چون شما نعمت بی‌دردی را یک مقدار چشیدی.

خداوند متعال در یک آیه از قرآنش به تمام این سوال‌ها جواب می‌دهد. و اگر من امروز نفهمم، فردا باید این را بفهمم. پس چقدر خوب که همین الان به این مسأله پی ببرم که: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» (رعد/۲۸)

تو آرامش می‌خواهی؟

خداوند متعال، نیاز به آرام بودن را در وجود تو گذاشته است، خودش هم راهش را برای تو بیان کرده است.

• چیزی که شما را آرام می‌کند، ذکر الله است.

بعد هم می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي» کسی که از ذکر من روی بگرداند، «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا.» (طه/۱۲۴) زندگی او زندگی سخت خواهد شد.

باز جای دیگری می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ» کسی که روی‌گردان از ذکر خدای رحمان بشود، «تَقْيِضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.» (زخرف/۳۶) قرین او شیطان خواهد بود.

عرض اینجا این است که آموزه‌های تربیتی مکتب اهل بیت علیهم السلام را بدانیم. ما نمی‌خواهیم برویم داروخانه‌های دیگر را سر بزنیم. ما می‌خواهیم دنبال درمان قطعی باشیم. خداوند متعال راه قطعی رسیدن به آرامش را می‌فرماید ذکر الله.

• ذکر الله چیست؟

فرمودند: «نحن والله ذكر الله.» به خدا قسم که ما اهل بیت، ذکر الله هستیم.

لذا یکی از اسامی اهل بیت علیهم السلام، ذکر است. امام زمان، ذکر است. پیغمبر خدا، ذکر هستند. رسول هستند. خدا در قرآن می‌فرماید آن چیزی که می‌تواند به دل من آرامش بدهد، اهل بیت علیهم السلام هستند.

ایام شهادت حضرت زهرا سلام الله علیهاست. کسی که «صَبَّتْ عَلَى مَصَائِبٍ لَوْ أَنَّهَا / صَبَّتْ عَلَى الْإَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيًا.» آن بانوی هجده ساله‌ی داغدارِ باردارِ عزاداری که روز روشن، در خانه‌اش ریختند و هیچ‌کس ناگفت بر آن قوم پست / نامردها، این‌که این‌سان می‌زنیدش فاطمه است. کسی که کوه طمانینه و آرامش است. مُنتَهَى الْحِلْمِ، امیرالمومنین سلام الله علیه، درباره ایشان می‌فرماید: فاطمه جان، نگاه به صورت تو، دل مرا آرام می‌کند.

محرم راز دل ریشم باش / بستری باش، فقط ریشم باش.

سوره فجر را بخوانید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي.»
(فجر/ ۲۷ تا ۳۰)

کسی که می‌خواهد محشور با ابی‌عبدالله سلام الله علیه باشد، کسی که می‌خواهد دلش پیوند بخورد به امام حسین سلام الله علیه، رازش اینجاست که فرمودند سوره فجر را در نماز واجب و مستحبش بخواند. چرا که شأن نزول این سوره، امام حسین علیه السلام است. خصوصاً آیه آخر.

این آیه می‌خواهد چی بگوید؟ تصور کنید یک لحظه حال ابی‌عبدالله سلام الله علیه را. آن آقای که صبح تا عصر، پیکر آورده. بیایم حساب کنیم چند آقای بی‌سر آورده. یکی داغ جوانش، وای! لیک با اینکه اکبر آورده، خستگی را ز پا درآورده.

تشنگی سیدالشهداء که «حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ.» گرما، شماتت اعداء، ساعت دیگری چه بر سر زن و بچه‌ها خواهد آمد. کسانی که آفتاب، روی آنها را ندیده بود. چه‌ها رسید به زن‌های آفتاب ندیده. بعد توی آن لحظه‌ای که سیدالشهداء علیه السلام افتاده‌اند، با بدن پاره پاره، در ته گودال قتلگاه، حال ابی‌عبدالله را کدام مورخ می‌تواند برای ما نقل کند؟ هیچ کس. خدا نقل کرده است. می‌گوید می‌دانی حال آن موقع امام حسین سلام الله علیه چی بود؟ «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ...» ای دل آرام، ای دلی که تمام وجود تو مملو از آرامش است، در حالی به سوی خدایت بیا که خدا از تو راضی است و تو هم از خدا راضی هستی.

ممکن است یک جوانی بگوید من مشکلات دارم، نشستی بالای گود، می‌گویی لنگش کن. عزیز من، من دارم برای تو، برای خودم، برای بشر، الگویی را معرفی می‌کنم که در اوج تمام مصائبی که اگر مصیبت‌های تمام عالم را کنار هم بگذارید، یک پلک زدن مصیبت سیدالشهداء هم نمی‌شود. آن مصیبتی که آسمان‌ها و زمین برایش گریه کرده، پیغمبر و زهرا برایش گریه کرده. بعد آرامش سیدالشهداء سلام الله علیه! خب چه می‌شود که انسان به این آرامش برسد؟

می‌گوییم امام، حجت الله، صدیقه کبری، چیزهایی را می‌دانند که ما نمی‌دانیم. اصحاب امام حسین را نگاه کنید. زید بن حصین می‌گوید من دیدم شب عاشورا، دو نفر دارند با هم مزاح می‌کنند. بُریر، عابد و زاهد اول شهر کوفه با حبیب بن مظاهر. سلام خدا بر این دو بزرگوار. دیدم این دو پیرمرد ریش سفید آدم حساسی که اهل شوخی و خنده نبودند، یک عمر ما آنها را در کوفه دیدیم، الان دارند می‌گویند و می‌خندند. با هم

شوخی می‌کنند، مزاح می‌کنند. من رفتم گفتم شب عاشورا است. چنین شبی که فردا کشته می‌شوید.. گفتند به خدا قسم هیچ موقع توی عمرمان اهل شوخی و خنده و بذله نبودیم. اما چرا آرام نباشیم؟ فردا داریم جانمان را فدای حجت الله می‌کنیم.

آن چیزی که آنها را آرام کرده است، چیست؟ «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» (رعد/۲۸)
و امروز، امیر در این خانه تویی تو! امروز آن کسی که منبع و کوه آرامش است، امام عصر علیه السلام است. من پیام در زندگی‌ام با او رفاقت داشته باشم، ببینم چه حل‌وای تن‌تانی را به من می‌چشاند.

من اهل خاطره گفتن نیستم و دوست ندارم وقت بینندگان محترم را به این مسأله تلف کنم. ولی یک نمونه می‌خواهم عرض کنم، بعد تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

یک نفر برای بنده، نامه و پیغامی فرستاد و مشکلاتش را ردیف کرده بود. فکر کنم ۲۴ مشکل داشت. آن موقعی که من کتاب انیس الذاکرین را نوشته بودم، گفت شما دعاهایی که برای مشکلات من به دردم می‌خورد، بفرست.

من گفتم باید همه کتاب الدعاء بحار را برای او بفرستم. خیلی مشکل دارد. در جوابش یک جمله گفتم: شما ۲۴ تا مشکل نداری، شما یک مشکل داری. آن هم این است که وجود آرام نیست. «و أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» تو بیا امام زمان را در زندگی‌ات پیدا کن، طعم رفاقت با او را بچش، بعد ببین چه اتفاقی برایت می‌افتد.

یک مدت بعد، شاید حدود یک سال بعد، به من پیام داد گفت ممنونم. خدا می‌داند تمام ۲۴ مشکل من یا برطرف شد، یا آنقدر در چشمم کوچک شد که دیگر اصلاً به چشم مشکل به آن نگاه نمی‌کنم. و این ثمره ارتباط با امام عصر علیه السلام است.

• موانع آرامش:

در این بخش می‌خواهیم عوامل اضطراب را بشناسیم و آن چیزهایی که انسان را از آرامش دور می‌کند. می‌دانیم اگر که من آرامش نداشته باشم، نمی‌توانم به خانواده‌ام تزریق کنم و نمی‌توانم فرزند آرامی داشته باشم و جامعه‌ی من هم توسط من متشنج خواهد شد.

حالا ان‌شاءالله در جلسه‌ای که اثر هم‌نشین را عرض می‌کنیم، خواهیم گفت که یک انسان ناآرام، چقدر می‌تواند در جامعه مضر باشد.

یکی از مهم‌ترین عواملی که موجب ناآرامی ما می‌شود، مسأله دغدغه روزی است.

یعنی مردی که امروز می‌رود بیرون، چک و کار و بالا و پایین و... مضطرب می‌شود، به‌خاطر این است که ما نمی‌دانیم:

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.» (ذاریات/۲۲)

خدا می‌فرماید من رزق شما را مقدر کردم.

این به این معنا نیست که بزن به حلقه رندان، بنشین توی خانه، تا رزقت برسد. نه. «الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» ما وظیفه حرکت داریم. ولی به قسم حضرت عباس سلام الله علیه، من هر چقدر هم بخواهم حرص بخورم یا نخورم، آن روزی مقسوم من به من می‌رسد. اگر من این را بفهمم، آرام خواهم شد.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ.» (اسراء/۳۱) خدا می‌فرماید چرا بچه‌هایتان را می‌کشید؟ برای اینکه فقیر نشوید، می‌کشید؟ رزق را خدا تقسیم کرده است! «نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.» (زخرف/۳۲) ما هستیم که معایش شما را تقسیم کردیم بین شما.

بعد خدا می‌فرماید من یک چیزی را ضمانت کردم، یک چیز را ضمانت نکردم. آن چپی را که ضمانت کردم، مردم دنبالش هستند. آن چیزی را که ضمانت نکردم، کسی بهش فکر هم نمی‌کند.

چه چیزی را ضمانت کرده است؟ رزق دنیا. صبح تا شب دنبالش می‌افتیم.

چی را ضمانت نکرده است؟ آخرتی را که خودم باید دنبالش بیفتم.

مردم آنجا را می‌گویند خدا کریم است، خدا بخشنده است. که بخشنده هست، سر جای خودش. ولی اینجا را اعتماد به گفته خداوند متعال و حجت‌های او ندارم.

یک روایت می‌خواهم بخوانم که این روایت، خیلی به کارمان می‌آید. شاید برای یک عمر و یک زندگی صالح و حیات طیبه، همین یک روایت کفایت کند. بدون مبالغه.

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: «عَلَى مَاذَا بَنَيْتَ أَمْرَكَ؟» آقا جان، چهارپایه زندگی شما چیست؟ خیلی سوال خاصی پرسیده است. آن چیزی که زندگی شما را نگه داشته، چیست؟ زندگی شما بر چه چیزی استوار است؟

حضرت فرمودند: «عَلِمْتُ أَنَّ رِزْقِي لَا يَأْكُلُهُ غَيْرِي، فَاطْمَآنْتُ.» من این را فهمیده‌ام، (الهی ما هم بفهمیم) که رزق مرا کسی غیر من نمی‌تواند بخورد. لذا دلم آرام شد.

فرمودند انقدر که تو دنبال رزقت می‌دوی، رزقت تندتر دارد دنبال تو می‌دود.

روی هر لقمه نوشته است عیان / لفلان بن فلان بن فلان.

حالا همین مورد مربوط به بحث امروز ماست، ولی حیفم می‌آید آن سه تایی دیگر را هم نخوانم.

دوم: «عَلِمْتُ أَنَّ عَمَلِي لَا يَعْمَلُهُ غَيْرِي، فَاجْتَهَدْتُ.» فهمیدم بار مرا کسی جز من نمی‌کشد. فهمیدم خودم باید دلسوز خودم باشم. فهمیدم که «كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ.» خودت وصی خودت باش. خودت دنبال کار خودت باش. چه توی این دنیا، چه بعد از مرگ ما، هیچ‌کسی دلسوز ما نیست. دلسوز صاف کردن حق الله و حق الناس ما نیست. لذا من خودم دنبال کار خودم افتادم.

سوم: «عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ، فَاسْتَحْيَيْتُ.» این را دانستم که خداوند متعال، دوربین نامحسوس چشمان تیزبین حجت الله، هر لحظه دارد مرا می‌بیند. لذا حیا کردم. فهمیدم که «إِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْقَاضِي.» یک موقع قاضی دنبال شاهد می‌گردد، ولی وای از آن موقعی که قاضی خودش شاهد پرونده ما باشد.

و چهارم: «عَلِمْتُ أَنَّ آخِرَ أَمْرِي الْمَوْتُ، فَاسْتَعَدَدْتُ.»

الان به شما زنگ بزنند بگویند همین الان باید فلان سفر را بروی، فلان مسأله پیش آمده است. می‌روم وسیله جمع می‌کنم و... حالا برای آن سفری که دیگر فرصت نیست بخواهم وسیله‌ای برای خودم جمع کنم، دستم هم به جایی بند نیست، این سفر بازگشتی هم ندارد. آن سفر آخرتی که یک لحظه به خودم می‌آیم، ناگهان بانگی برآمد خواجه مُرد. لذا هر لحظه من باید آماده رفتن باشم و ساک مُردنم را بسته باشم. فرمودند: «فَأَعَدَدْتُ الزَّادَ لِلِقَاءِ رَبِّي.» پس همیشه من ساکم را آماده کردم.

پس چهارتا پایه شد:

۱. رزق مرا جز خدا به من نمی‌رساند. پس دلم آرام شد که کسی نمی‌تواند رزق مرا بخورد.

۲. کسی بار مرا بر نمی‌دارد.

۳. خدا شاهد بر اعمال من است.

۴. من سفری طولانی در پیش دارم.

الان عرض ما در این است که عوامل اضطراب چیست. یکی از مهم‌ترین عوامل اضطراب در جامعه امروزی، دغدغه رزق است. این اضطراب را توی خانه می‌آورد، به همسرش منتقل می‌کند، همسر به بچه منتقل می‌کند، بچه توی جامعه می‌رود، یک فرزند مضطرب، جامعه را مضطرب می‌کند.

چه روایتی! پیغمبر اکرم فرمودند: اگر تمام خلائق دست به دست هم بدهند که آن چیزی که قرار است به تو برسد را نگذارند به تو برسد، نمی‌توانند این کار را کنند. تمام قدرتمندان عالم، رئیس فلان اداره، فرماندار فلان‌جا، همه تلاش کنند که فلان چیز به شما نرسد که خدا بر شما مقدر کرده است، نمی‌توانند. دلت آرام باشد. و اگر تمام خلائق هم بخواهند چیزی به تو برساند که خدا مقدر نکرده باشد، نمی‌توانند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟» اگر رزق تقسیم شده است، دیگر چرا حرص می‌زنی؟

بعد وقتی توی حرص افتادم، فرمودند: آدم حریص از دو چیز محروم می‌شود:

یک: الراحة. از آرامش و راحتی.

سوال بخش اول را توی ذهنمان بیاوریم. چرا الان من انقدر مضطرب هستم؟

خدا دارم! دیروزم گذشت. من آن موقعی که در شکم مادر بودم، بلد نبودم دعا کنم، خدا جای آرام به من داد. از دندان مادر، کلسیم گرفت به من داد. الان که روی زمین آمدم، رزق مرا نمی‌دهد؟

«أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ.» خدا می‌فرماید هر طوری که نسبت به من خدا فکر کنی، من همین‌طور با تو معامله می‌کنم. تو مرا خدای بخشنده و کریم بدان، ببین من کرامتم را چطور به تو نشان می‌دهم.

دومین چیزی که گرفته می‌شود از کسی که حریص است: یقین نسبت به خداست.

زبان‌ش می‌گوید لا اله الا الله، اما دلش اطمینان به خدا ندارد.

ما طلبه‌ها که وارد حوزه می‌شدیم، اولین حدیثی که یادمان می‌دادند، این بود: «أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ.» قدم اول علم، معرفت الجبار است. خداشناسی است.

آخر العلم چیست؟ توی حوزه می‌گویند فلانی، مجتهد شد. توی دانشگاه می‌گویند دکتری گرفت. در دستگاه خدا چی می‌گویند؟ آخرین علم در دستگاه خدا چیست؟ تفویض الأمر الیه.

روی صندلی‌های قبلی اینجا، چقدر سختمان بود. نمی‌توانستیم راحت بنشینیم، خودمان را روی آن بیاندازیم. الان چقدر راحت است. دیگر به این صندلی، اطمینان داریم. محکم ما را گرفته است. کسی که به یک دیواری تکیه می‌کند، می‌داند این دیوار او را گرفته است.

آخر العلم این است که اندازه یک دیوار محکم، (حداقل، زبانم لال، حرف خوبی نیست)، من به خدا اطمینان داشته باشم. بدانم که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا.» (بقره/۲۵۷)

بچه توی مدرسه اشتباه می‌کند، می‌گویند برو با ولی‌ات بیا. خدا می‌گوید من، ولیّ مومن هستم. من، ولیّ تو هستم.

کسی به نام عبدالله ابی‌یعفور آمد محضر امام صادق علیه السلام.

ایشان کسی است که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: تو اهل بهشت هستی. خیلی آدم حسابی بود. آمد گفت آقا، من منافق شدم. من بدبخت شدم. من بیچاره شدم. فرمودند: چی شده است عبدالله؟ گفت: انا طالبُ الدّنيا. آقا، من دنیادوست هستم. همه‌اش دنبال کارم هستم.

حضرت فرمودند: برای چی دنبال کارت هستی؟

گفت آقا، به خدا قسم می‌خواهم پول دستم بیاید، دست مردم را بگیرم. زن و بچه‌ام خوشحال باشند، دستشان جلوی کسی دراز نباشد. کار مردم را راه بیاندازم.

حضرت فرمودند: تو طالب دنیا نیستی. أنت طالبُ الآخرة!

سَدیر صِیرفی آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت آقا، به من می‌گویید با جدّیت کار کن، ولی حرص نزن. آخر چطور با جدّیت کار کنم، ولی حرص نزنم؟

حضرت فرمودند: «إِذَا فَتَحْتَ بَابَكَ وَبَسَطْتَ بَسَاطَكَ، فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ.»

بینید این روایت چقدر به درد ما می‌خورد. در مغازات را باز کردی، بساطت را هم پهن کردی، تو وظیفه‌ات را انجام دادی. در دکان را باز کنی، بساطت را هم پهن کنی، باقی‌اش کار خداست. وقتی این حرص رفت، دل من آرام خواهد شد.

الان یکی از گرفتاری‌های اساسی جامعه ما این است، می‌گویند گنده گنده‌ها شتر را با بارش دارند می‌برند، چرا ما زرنگی نکنیم؟ این زرنگی نیست!

امیرالمومنین سلام الله علیه هر روز توی بازار می‌آمدند، می‌فرمودند: «يا مَعْشَرَ التُّجَّارِ، تَبَرَّكُوا بِالسُّهُولَةِ.» ای تاجرها، می‌خواهید برکت توی زندگی‌تان بیاید، آسان بگیرید بر مردم. سخت نگیرید. این موجب ازدیاد رزق می‌شود.

البته این به این معنا نیست که ما بی‌تدبیری کنیم. پیغمبر اکرم فرمودند: بیشترین چیزی که من برای امتم می‌ترسم، ترکُ التّدبیر است. بی‌تدبیری در زندگی است.

_ آقا، یعنی دیگر خدا رزق مرا مقدّر کرده است، من دیگر نمی‌توانم بیشترش کنم؟

چرا، «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ.» (عنکبوت/۶۲) ولی قاعده یک چیز دیگر است. استغفار کنید. زیاد استغفار کنید. موجب وسعت رزق می‌شود. سوره واقعه بخوانیم. گناه نکنیم. صلّه رحم کنیم. پدر و مادر را خوشحال کنیم. تقوا داشته باشیم. «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» (طلاق/۳ و ۲) اینها اموری است که در وسعت رزق، موثر است.

این یک مسأله که در آرامش موثر است و بیشتر متوجه آقایان است. البته یک گوشه‌اش هم به خانم‌ها می‌خورد. حالا می‌خواهم یک چیز دیگر هم بگویم که شاید بیشتر متوجه بانوان گرامی باشد، گوشه‌اش به آقایان هم می‌خورد. دومین مسأله که عامل اضطراب و مانع آرامش ماست، مقایسه است. شما یک آکواریوم دارید، بیست تا ماهی آنجاست. همه‌شان دارند یک‌جا زندگی می‌کنند. غذای مشترک هم برایشان می‌ریزید. اینها خودشان را با هم مقایسه نمی‌کنند. ولی آدمی زاد این‌طور نیست. یعنی مقایسه کردن، یک مسأله و روند بسیار طبیعی در زندگی ماست. لذا من نمی‌گویم مقایسه نکنیم. مقایسه بسیار مفید است در زندگی.

اما ما سه نوع مقایسه داریم: مقایسه صعودی، مقایسه نزولی، مقایسه مساوی.

مقایسه صعودی یعنی من موتور دارم، هی با کسی که ماشین دارد خودم را مقایسه کنم.

نزولی چیست؟ موتور دارم، با پیاده خودم را مقایسه کنم.

مساوی هم که کاری باهاش نداریم. خنثی است.

خدا هم مقایسه می‌کند: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ.» (سجده/۱۸)

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ.» (زمر/۹)

پس مسأله مقایسه، یک مسأله‌ای است خیلی طبیعی. ولی ما باید آن را مدیریت کنیم. یعنی همین مقایسه کردن، اگر مدیریت شود، می‌تواند عاملی برای رسیدن به آرامش باشد.

ما خیلی غنی هستیم. ما علی داریم. عالم، ما امیرالمومنین داریم. چطور شکرگزاری کنیم که سایه حجت بن الحسن بالای سر ماست؟ این همه روایات داریم.

أَوْصَانِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...

جناب سلمان می‌گوید پیغمبر اکرم یک‌سری توصیه‌ها به من کردند. از جمله توصیه‌های رسول خدا این بود که:

«أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَلَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي.» به بالا دستت نگاه نکن توی مسائل دنیا. به پایین دستت نگاه کن.

اگر به پایین دستت نگاه کردی، همین موتور برای تو می شود رخس. توی زندگی ات آرامش پیدا می کنی.

خدا توی قرآن می فرماید قارون با اموالش داشت رد می شد. (اموال قارون هم اموال معمولی که نبوده است.) خدا کسانی که آن دور و بر بودند را به دو دسته تقسیم می کند.

یک عده می گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.» (قصص/۷۹) کاش ما هم اینها را داشتیم. هی حسرت می خوردند، هی داشته های خودشان کوفت شان می شد.

اما، «قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.» (قصص/۸۰) یک کسانی بودند آدم حسابی، عالم بودند، باسواد بودند، می گفتند وای بر شما! ما چیزی داریم که دیگران ندارند. ما ایمان داریم. ما عمل صالح داریم. بعد ثوابی که خدا برای ایمان و عمل صالح به ما می دهد، کجا؟ گنج قارون کجا؟

«مَنْ نَظَرَ إِلَى مَا فِي أُيْدِي النَّاسِ طَالَ حُزْنُهُ وَ دَامَ أَصْفُهُ.» کسی که نگاهش به داشته های مردم باشد، (فلانی تلویزیونش انقدر است، مال من انقدر. شوهرش این است، همسرش این است، بچه اش آن است.) فرمودند او همیشه محزون است و همیشه غصه دارد در وجود خودش.

و موجب حسادت هم می شود. «لَا رَاحَةَ لِحَسودٍ.» کسی هم که بیفتد توی حسادت، هیچ موقع آرامش پیدا نخواهد کرد.

آمد محضر امام صادق علیه السلام، گفت آقا، فقیر هستم. فرمودند نگو این حرف را. تو پولدارترین آدم توی کوفه هستی. یک سرمایه داری که هیچ کس ندارد.

گفت آقا، به خدا هیچ چیز ندارم.

فرمودند چند تا خانه توی کوفه بگویم بهت بدهند که دست از ولایت ما برداری؟

گفت آقا، کوفه چیست؟ عالم را دست من بدهند، من دست از ولایت علی مرتضی نمی کشم.

فرمودند دیدی شما ثروتمند عالم هستید!

هر موقع می خواهم فکر کنم ببینم هیچ چیز ندارم، به دلم مراجعه کنم. بهم بگویند امسال برای حضرت زهرا اشک نریز. چقدر می خواهی بهت بدهیم؟

شما را به حضرت زهرا قسم، کدام یکی از بینندگان ما حاضرند؟
سرمایه محبت زهراست دین من / من دین خویش را به دو دنیا نمی‌دهم.

ابوذر وضعش خیلی خوب بود. تقریباً سومین یا چهارمین نفری هم هست که مسلمان شده است. خیلی آدم حسابی است. او را گرفتند و ریزه و تبعید و قصه‌اش مفصل است، می‌دانید.
مال حرام خیلی بد است. حکومت غاصب گفت الان وقتش است که ابوذر را بخریم. وقتی هم که لقمه خودمان را بدهیم بخورد، نمک گیر ما می‌شود.

(خدا نیاورد که ما نمک گیر شیطان بشویم. اصلاً شیطان، نمک ندارد. نمک فقط سر سفره مرتضی علی است.)
فرستادند برای ابوذر. حالا ابوذر، تبعید شده است. از مال دنیا هیچ چیز ندارد. رنگ رخساره از گرسنگی پریده است، خودش و فرزندش.

سر بلند کرد، گفت چیست؟ گفتند یک کیسه طلا با بهترین غذاها.
گفت جمع کنید بروید بدهید به فقیر. أَصْبَحْتُ وِإِنِّي أَغْنَى النَّاسَ! من پولدارترین آدم هستم. من غنی‌ترین آدم هستم.
در حالی صبحم را شروع کردم که غنی‌تر از من نیست.

گفتند مگر چی داری؟

گفت: أَصْبَحْتُ يَوْمِي هَذَا و أَنَا مِنْ أَغْنَى النَّاسِ بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام. من امیرالمومنین دارم!
یا علی، روزی اگر ولای تو گردد بلای جان / من می‌خرم به قیمت جان آن بلا، علی
من ثروتمند عالمم!

آن قصه عمار که بدهکار بود.

به ذره گر نظر لطف، بوتراب کند / به آسمان رود و کار آفتاب کند
امیرالمومنین سلام الله علیه، سنگ‌ریزه را طلا کردند به عمار دادند.
— عمار، برو بدهیات را بده.

بدهی‌اش را داد. کلی طلا پیشش مانده بود. توی راه برگشت به خودش گفت من طلا می‌خواهم چی کار کنم؟ کیف
من این است که گردنم جلوی مولا کج باشد. سر بلند کرد گفت خدایا، من طلای بی‌علی نمی‌خواهم. برگردان تبدیل
به سنگ کن.

تبدیل به سنگ شد.

نگاه کرد دید امیرالمومنین آغوش باز کردند، عمار را بغل گرفتند، فرمودند فکر کردی ندیدم چی را با چی عوض کردی؟ نه من به تو بالیدم، ملائکه به تو بالیدند!

مستمع عزیز، بیننده گرامی، به خودم عرض می‌کنم، داداشم، سید بزرگوار، می‌خواهیم آرامش داشته باشیم، یک نگاه کنیم ببینیم خدا چی به ما داده است. و وقتی که من این را فهمیدم و بی‌بردم به آن نعمت والایی که خداوند متعال به من عنایت کرده است، دیگر افسردگی توی زندگی من راه نخواهد داشت. دیگر آرام خواهم بود. و این آرامش را به اطرافیانم هم می‌توانم تزریق کنم.

گفتیم در مسأله مادی، به پایین دستم نگاه کنم. در امور معنوی، به بالا دستم نگاه کنم. تا حالا شده من به ماشین فلانی غبطه بخورم، به خانه‌اش غبطه بخورم، اما آیا شده است یک‌بار بنشینم غصه بخورم، غبطه بخورم، فکر کنم که امام زمان برای شیخ مفید چی گفتند؟
لَا صَوْتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّمَا / يَوْمٌ عَلَى آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٌ.

که چرا سید بن طاووس چشمش به جمال او منور شده است، من دارم می‌میرم هنوز کور هستم.

که سید بحر العلوم مگر چطور بود؟

اگر من به اینها حسرت خوردم، باعث ترقی من در امور معنوی می‌شود.

و اگر در مسائل مادی نگاهم به پایین‌تر از خودم بود، این نگاه باعث آرامش من در زندگی خواهد بود.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا، وَنَرَاهُ قَرِيبًا (معارف/ ۷۰۶)

اللهم عجل لوليک الفرج